

پادشاه ابعاد

قسمت: ۴.

ارائه‌ای از گروه ناولیست.

کانال تلگرامی ما:

NovelEast@



NOVELLAST
ORDER OF REBEL RAVENS

میدان مجازات (۱)

ا-این...!

چشم‌های کانگ‌جون از تعجب گشاد شد. در این بین متن مجدداً ناپدید شد.

باورنکردنیه! واقعی بود!

دوباره متعجب شد و به سمت خانه دوید.

هووووف!

در را بست و آهی کشید.

ووپ.

کانگ‌جون روی تختش نشست.

پس...

باید افکارش را مرتب می‌کرد. گیج‌کننده بود اما او می‌توانست حدس بزند که چه اتفاقی افتاده.

پس من قدرت چو سانگ‌جین رو جذب کردم.

این اتفاق درست شبیه جذب انرژی آن مرد اتاق بقلی‌اش بود.

حالا برام واضح‌تر شد.

آره.

اکنون به روشنی به یاد می‌آورد.

انرژی جادوی سیاه ۱۰ / ۱۰۰

کلمات ناپدید شده بود، اما هنوز در حافظه‌اش باقی بودند.

به عبارت دیگر، اگه من انرژی سیاه رو از کسی جذب کنم و به ۱۰۰ امتیاز برسم، در رویاهای تهی باز میشه.

مهم نبود که چه قدر فکر می‌کرد، این تنها نتیجه‌ای بود که به ذهنش می‌رسید.

پس یه در به سمت رویاهای تهی؟

به یاد آن پیغام افتاد.

مأموریت ۱:

- جادوی سیاه را جمع و درب رویاهای تهی را باز کنید.

- جبران خسارات: بازسازی جسم.

این اولین مأموریت از ۱۰۰ مأموریت بود که کانگ‌جون می‌بایست انجام می‌داد! به عبارت دیگر، اگر مأموریت اول را به پایان برساند، در رویاهای تهی باز خواهد شد.

ها، پس این واقعی بود؟

کانگ‌جون همچنان که گونه‌هایش را برای پذیرش واقعیت نیشگون می‌گرفت، قلبش شدیداً می‌تپید.

آه!

واقعاً دردناک بود.

زیادی محکم نیشگون گرفتم.

اما این درد ثابت کرد که در واقعیت است و نه یک رویا.

و در همان زمان، معنیش این بود که کانگ‌جون قدرت عجیبی در دست داشت، قدرت جادوی سیاه!

واقعاً چنین چیزی ممکن بود؟

کانگ‌جون از جا پرید.

آره، می‌خوام دوباره اون رو بررسی کنم.

او به دنبال کسی می‌گشت تا دوباره قدرتش را جذب کند. بسیاری از مردم شبیه به سانگ‌جین، شب در خیابان پراکنده بودند.

سانگ‌جین با چهره‌ای نگران جلوی ساختمان نشسته بود و همچنان که کانگ‌جون را دید فریاد کشید.

«هی بدبخت!! بیا اینجا! یه کمی پیش چی گفتی؟»

کانگ‌جون او را نادیده گرفت و از کنارش گذشت.

«فرار نکن پدر صلواتی! میای اینجا یا نه؟»

«بس کن سانگ جین.»

«نه، فعلاً اونو ول می‌کنم. اصلاً کی به اون اهمیت می‌ده، برو به جهنم!»

با این حال، چهره‌ی خشن سانگ جین رنگ‌پریده بود.

از جایش بلند شد، اما تلوتلو می‌خورد، انگار که هر لحظه ممکن است غش کند. با وجود این، او همچنان به کارهای پلید خود چسبیده بود.

«اون کثافت باید پیک سیگار من باشه! وگرنه اعضای بدنش رو می‌فروشم.»

کانگ جون عصبانی شد.

پیک سیگارت؟ وگرنه اعضای بدنم رو می‌فروشی؟

پیک سیگار. این یعنی کانگ جون مجبور می‌شد دائماً سیگار او را تأمین کند. این به آن معنا بود که هر وقت سانگ جین به آن نیاز داشت، خم شده و سیگاری به او تعارف کند.

آن شبیه خرید همیشگی نان برای دانش‌آموزان شیادِ پشت مدرسه بود. او هم زمانی به همین شکل بود. اما این کار برای مدت طولانی واقعاً وحشتناک است.

همچنین در مورد گرفتن اعضای کانگ جون و فروش آنها هم صحبت شده بود.

آیا این چیزی بود که یک انسان می‌توانست بگوید؟ حتی اگر دوست نداشت درباره‌ی دیگران بد حرف بزند، سانگ جین، به معنای واقعی، انگل نسل بشر بود.

واقعاً می‌تونم تصورش کنم.

تا آنجا که ممکن بود آن را تحمل کرده بود. آیا لازم بود که صبر و شکیبایی
بیش‌تری نسبت به موجودی مثل این داشته باشد؟
البته که نه.

در این‌صورت از جادوی سیاهش استفاده خواهد کرد؛ مصیبتی که یک‌بار
برای سانگ‌جین اتفاق افتاده بود، قرار بود دومین‌بار نیز برایش رخ دهد. و
در آن حالتش همه‌چیز می‌توانست به او صدمه بزند.

سانگ‌جین، بهتره اون دهن کثیف رو سرزنش کنی!

کانگ‌جون روش جذب قدرت دیگران را کشف کرده بود.

روشش میل شدید برای نفرین کردن آن شخص است! به عبارت دیگر، او
مجبور بود از حریف خود متنفر باشد تا جادوی سیاه را فعال کند. درست
مثل زمانی بود که مرد اتاق کناریش انرژی‌اش را از دست داد، سانگ‌جین هم
باید برای انرژی‌اش تقلا می‌کرد.

البته کانگ‌جون می‌خواست یک‌بار دیگر از این مورد مطمئن شود.

*چو سانگ‌جین، تو واجد شرایط نیستی که اون دهن کثیف رو باز کنی. قبل
از اینکه بتونی با اون دهن، بیش‌تر از این دنیا رو کثیف کنی، همه‌ی قدرتت
رو ازت میگیرم!*

کانگ‌جون، نفرین کردن سانگ‌جین را تمام کرد.

در آن لحظه، همان‌طور که انتظارش را داشت،

یک جرقه!

چشمان کانگ چون زمانی که به سانگ جین زل زده بود، به طرز ترسناکی می درخشیدند.

[انرژی هدف خیلی کم است.]

[انرژی جادوی سیاه نمی تواند جذب شود.]

[در عوض، شما می توانید هدف را مجازات کنید.]

[آیا می خواهید ۱ واحد انرژی جادویی سیاه را برای باز کردن میدان مجازات مصرف کنید؟ بله / خیر]

این دیگه چیه؟

ذهن کانگ چون برای لحظه ای خالی بود. سخت نبود معنی جمله ای را که در مقابلش ظاهر شده بود را درک کند.

مطمئن بود که وقتی نفرین کردنش را کامل کند، جادوی سیاه فعال می شود. اما انرژی سانگ جین خیلی کم بود، بنابراین انرژی جادویی سیاه قادر به جذب شدن نبود. احتمالاً به خاطر این حقیقت بود که کانگ چون به تازگی انرژی را از او جذب کرده بود.

به جای آن، او می توانست سانگ جین را تنبیه کند اما آن چه نوع مجازاتی بود؟

به هر حال، بله!

مشتاق بود که معنای مجازات را بیش‌تر کشف کند. علاوه‌براین، او می‌توانست انرژی جادویی سیاه مصرف شده‌اش را دوباره پر کند.

[۱ واحد انرژی جادویی سیاه مصرف شد.]

[پایین‌ترین درجه سیستم مجازات فعال شد.]

سوسوسو.

محیط اطراف کم‌کم تاریک شد.

[میدان مجازات]

رتبه‌بندی: پایین‌ترین درجه

مدت‌زمان: ۱ دقیقه.

فضای اطراف فوراً تاریک شد.

اما این تاریکی معمولی نبود.

با وجود تاریکی کامل می‌توانست به‌طور معجزه‌آسایی کاملاً ببیند.

[این یک فضای مجازی است که برای مجازات ایجاد شده است.]

[جهان واقعی تحت‌تأثیر آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد قرار نخواهد گرفت ولی

خاطره‌ی هدف باقی خواهد ماند.]

یه فضای مجازی؟ پس هیچ اتفاقی در اینجا روی واقعیت تأثیر نمی‌ذاره؟

در آن لحظه، یک نفر روبه‌روی او ظاهر شد. یک انسان که با حالتی سردرگم

به اطراف نگاه می‌کرد.

او سنگ جین بود.

کانگ جون بالآخره فهمید که این مجازات چه معنایی می‌تواند داشته باشد.
این یک فضای عجیب و غریب خارج از واقعیت بود.

یک فضای به اصطلاح مجازی!

علاوه بر این، سنگ جین با چهره‌ای متعجب در مقابلش ایستاده بود، بنابراین
کانگ جون می‌دانست که وجود این فضای مجازی، واقعی است پس به این
معنا بود که خاطره اتفاقی که اینجا افتاده برایش باقی می‌ماند.

[آغاز مجازات!]

[اگر مجازات کافی نباشد، به جای هدف، شما نفرین خواهید شد.]

[زمان میدان باقی مانده ۶۰ ثانیه.]

[زمان میدان باقی مانده ۵۹ ثانیه.]

فرصتی برای تردید نداشت.

ووووش!

کانگ جون به سرعت به سمت سنگ جین رفت.

این یک فضای مجازی بود، اما هنوز با ناراحتی می‌لنگید. از طرف دیگر،
سنگ جین هنوز در این مکان تاریک ایستاده بود، چون نمی‌توانست ببیند.

سپس، دو چشم کانگ جون در تاریکی درخشید.

«کوکوکو! هی سیگارِ رسون! می‌خوای اون یکی پات رو هم بشکونم؟ یا واقعاً می‌خوای از اعضای بدنت دزدیده بشن؟»

سانگ‌جین هنوز متوجه موقعیتی که در آن قرار داشت نبود. اگر او عاقل بود، درمورد این مکان عجیب و غریب و جایی که کانگ‌جین بود تعجب می‌کرد. البته، حتی در آن زمان نیز نمی‌توانست از مجازات دوری کند.

نه، اگر او واقعاً عاقل بود، از همان اول به کانگ‌جون دست نمی‌زد.

کانگ‌جون یک تکواندوکار دان سوم بود. برای او غیرممکن بود که مثل قبل لگد بزند، اما به پاهایش احتیاجی نداشت.

پووک-

کانگ‌جون در سکوت مشتی به سمتش روانه کرد.

او مستقیماً به بینی‌اش ضربه زد.

ترقق!

بینی‌اش فوراً شکسته شد.

«!!!!!!!»